

تبیین چالش‌ها و ظرفیت‌های رابطه نقد و نظریه ادبی و ادبیات تطبیقی

مسیح ذکات*

پژوهشگر غیروابسته، رشته زبان و ادبیات انگلیسی، شیراز، فارس، ایران

دریافت: ۹۰/۸/۲۰

پذیرش: ۹۰/۱۱/۵

چکیده

هدف این پژوهش، تبیین رابطه نظریه و نقد ادبی و ادبیات تطبیقی و همچنین بررسی چالش‌ها و ظرفیت‌های این رابطه است. نخست، دلایل وجود رابطه‌ای تنگاتنگ بین این دو حوزه بررسی می‌شود. سپس، بهره‌گیری از نظریه‌های غیروومی (خارجی) برای خوانش محصولات فرهنگی بومی به‌عنوان راهکاری در پژوهش‌های ادبی و ادبیات تطبیقی پیشنهاد می‌شود. همچنین، اهمیت و ضرورت چنین رویکردی در حوزه ادبیات تطبیقی ذکر می‌شود.

پس از گذشت شش دهه، هنوز سخن از «بحران ادبیات تطبیقی» در میان است. بروز بحران در مرحله نخست از رابطه ادبیات تطبیقی و نقد و نظریه ادبی ناشی شد. همبستگی این دو نه فقط به دلیل شباهت‌های آن‌ها در تعریف، بلکه به دلیل اهمیت و ضرورت، اهداف و آرمان‌های مشابه آن‌هاست. ادامه بحران ادبیات تطبیقی به صورتی نو (بحران هویت) نیز زاده تغییر در وضعیت نظریه و نقد ادبی در سطح مجامع علمی و دانشگاهی است. به‌رغم این‌ها و شکاکیت (موجه) موجود در ادبیات تطبیقی نسبت به کاربست نظریه‌های خارجی برای خوانش آثار بومی، تعامل سازنده و آگاهانه این دو حوزه می‌تواند ظرفیت‌های جدیدی را در پژوهش‌های ادبی ایجاد کند. چنین تعاملی ضامن فزونی و گوناگونی هر دو حوزه خواهد بود.

واژه‌های کلیدی: نظریه و نقد ادبی (بومی و غیروومی)، ادبیات تطبیقی، بحران ادبیات تطبیقی.

۱. مقدمه

تبیین رابطه دو حوزه نقد و نظریه ادبی و ادبیات تطبیقی و همچنین بررسی چالش‌ها و ظرفیت‌های این رابطه موضوع پژوهش حاضر است. در این مقاله، منشأ چنین رابطه‌ای در



تعریف، اهمیت و ضرورت، اهداف و آرمان‌های مشابه این دو حوزه جست‌وجو می‌شود. افزون بر این، بهره‌گیری از نظریه‌های ادبی غیربومی در خوانش و درک آثار فرهنگی بومی، به‌عنوان راهکار جدیدی در پژوهش‌های ادبیات تطبیقی پیشنهاد می‌شود. اهمیت و ضرورت این پژوهش در ارائه راهکاری نو برای فایق آمدن بر «بحران ادبیات تطبیقی»، نوآوری در خوانش آثار بومی و همچنین ایجاد تعامل بین‌فرهنگی و در نتیجه درک متقابل است. محدوده پژوهش حاضر تحولات عمده ادبیات تطبیقی از دهه ۱۹۵۰م- یعنی از زمان مطرح شدن «بحران ادبیات تطبیقی»- تاکنون است. افزون بر این، با توجه به اینکه «تعهد نخستین ادبیات تطبیقی مبنی بر مطالعه فراملی ادبیات از حیث درون‌مایه‌ها، مکاتب، انواع ادبی، دوره‌ها، روح زمان و تاریخ اندیشه اکنون منسوخ شده است» (Bassnett, 2006: 3)، این مقاله به‌منظور نشان دادن اهمیت رابطه ادبیات تطبیقی با نظریه و نقد ادبی و بیان ظرفیت‌های آن، فقط بر نظریه‌های متأخر و رایج ادبیات تطبیقی (فارق از مکتب‌های ملی سنتی ادبیات تطبیقی مانند مکتب فرانسه و آمریکا) تأکید می‌کند؛ هرچند بیشتر این نظریات برگرفته از آثار نظریه‌پردازان آمریکایی هستند. این مقاله می‌کوشد با استدلال‌های نظری و با استفاده از روش تحقیق در منابع کتابخانه‌ای به این پرسش‌ها پاسخ گوید:

۱. منشأ و دلایل رابطه تنگاتنگ بین دو حوزه ادبیات تطبیقی و نظریه و نقد ادبی چیست؟
۲. آیا می‌توان از نظریه‌های ادبی غیربومی در خوانش و درک آثار فرهنگی بومی بهره گرفت؟
۳. اهمیت و ضرورت بهره‌گیری از نظریه‌های ادبی غیربومی در خوانش و درک آثار فرهنگی بومی چیست؟

۲. تبیین رابطه نظریه و نقد ادبی و ادبیات تطبیقی

پس از گذشت شش دهه، هنوز بحث درباره آنچه رنه ولک^۱ در دهه ۱۹۵۰م از آن به «بحران ادبیات تطبیقی» یاد کرد، ادامه دارد.^۲ هرچند امروز کاستی‌های مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی کم‌وبیش برطرف شده، به‌نظر می‌رسد بحران دیگری در ادبیات تطبیقی بروز کرده است: بحران هویت. گرچه برنامه‌های ادبیات تطبیقی در دانشگاه‌های مختلف، کتاب‌ها، مجلات و همایش‌های گوناگون گواهی بر وجود یک رشته متمایز است، هنوز متخصصان بر تعریفی واحد از ادبیات تطبیقی توافق ندارند. این پراکندگی تا بدانجا پیش می‌رود که برخی حتی در چیستی ادبیات تطبیقی تردید می‌کنند.^۳ جالب این است که حتی عنوان «ادبیات تطبیقی»

گمراه‌کننده است. برخلاف آنچه این عنوان به ذهن متبادر می‌کند، «تطبیق» لازمه ادبیات تطبیقی نیست. اما از «ادبیات تطبیقی» بدون «تطبیق» چه چیز جز «ادبیات» می‌ماند.^۴ به گفته سوزان باسنت^۵، امروز ادبیات تطبیقی به معنای سنتی آن، به دو دلیل اصلی منسوخ شده است: «یکی میراث اثبات‌گرایی قرن نوزدهم و دیگری عدم احتساب دلالت‌های سیاسی در فرایندهای انتقال بین‌فرهنگی» (Ibid: 6). ادبیات تطبیقی سنتی رویکردی فرمالیستی را برگزید تا بدانجا که یکی از برجسته‌ترین متخصصان آن، رنه ولک استاد چک-آمریکایی ادبیات تطبیقی، یکی از پرچمداران و پیشروان نقد نو بود. اما نقد نو پس از سه دهه حکم‌فرمایی در دانشگاه‌های آمریکا رو به افول گذاشت. تا آن روز، ادبیات تطبیقی به‌عنوان رشته‌ای بدیع و پیشرو توجه دانشجویان زیادی را به خود جلب می‌کرد. اما دهه شصت میلادی روزگار پرتلاطمی را در جهان به ارمغان آورد. ادبیات تطبیقی که در تغییر رویکرد، جدا شدن از نقد نو و «مطابق» شدن با شرایط جدید واماند،^۶ جای خود را به «نظریه» داد. دهه ۱۹۶۰م شاهد پیدایش و گسترش چیزی بود که بعدها به «نظریه» (ساختارگرایی، پس‌ساختارگرایی و ساخت‌گشایی) شهرت یافت. از این پس، دانشجویان بی‌پروایی، عصیان، براندازی و ساختارشکنی را در نظریه جست‌وجو می‌کردند (Bassnett, 1993: 5). این نظریه بود که در سه دهه آینده (یعنی تا اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل ۱۹۹۰م) توجه جوامع علمی را به خود جلب کرد و همین، به ادامه بحران ادبیات تطبیقی دامن زد. اوج تجلی این بحران در کتاب *ادبیات تطبیقی: در آمدی نقادانه*^۷ اثر باسنت نمایان است:

دوران ادبیات تطبیقی به‌سر آمده است. مطالعات بین‌فرهنگی در حیطه مطالعات زنان، نظریه پس‌استعمار و مطالعات فرهنگی سیمای پژوهش‌های ادبی را به‌طور کلی دگرگون ساخته است. از این پس باید به مطالعات ترجمه به‌عنوان رشته اصلی بنگریم. ادبیات تطبیقی نیز به‌عنوان حوزه‌ای مکمل ارزشمند است (Ibid: 161).

هرچند دیدگاه باسنت درباره مطالعات ترجمه در سال ۲۰۰۶م تغییر کرده است، همچنان اصرار دارد که «تعهد نخستین ادبیات تطبیقی مبنی بر مطالعه فراملی ادبیات از حیث درون‌مایه‌ها، مکاتب، انواع ادبی، دوره‌ها، روح زمان و تاریخ اندیشه اکنون منسوخ شده است و باید در پرتو آثار خلق‌شده در فرهنگ‌های نوظهور مورد بازنگری قرار گیرد.» (Bassnett, 2006: 3). گایاتری چاکراورتی اسپیواک^۸ (2003)، دیگر استاد برجسته ادبیات تطبیقی، از مرگ ادبیات تطبیقی سخن می‌گوید (همچنین نگاه کنید به Spivak, 2009). توتوسی^۹ (1998 و 1999) داعیه ارائه ادبیات تطبیقی نو در چارچوبی نظام‌مند و تجربی را دارد. جلال قدیر^{۱۰}



«ادبیات تطبیقی مذاکره‌ای» یا «تطبیق مذاکره چندوجهی»^{۱۱} را ترغیب می‌کند و مورتتی^{۱۲} از «خوانش بعید»^{۱۳} می‌گوید (Kadir, 2006: 131 & 137). دیوید دمراش^{۱۴} بر این باور است که ادبیات جهان- که به بررسی چگونگی انتشار و اشاعه آثار ادبی فراتر از سنت ادبی خاستگاه آن‌ها می‌پردازد- نتیجه تکوین و تکامل ادبیات تطبیقی است. او با نگال^{۱۵} در این مورد که «تنها راه‌هایی فرهنگ‌ها از خودشیفتگی جمعی، تعامل آزاد آن‌ها با دیگر فرهنگ‌هاست» (نقل در Damrosch, 2003: 144) هم‌عقیده است.

اما نباید فراموش کرد که دوران نظریه هم به سر آمده است. آن‌چنان که در مقاله «تکامل سوژه: پسامدرن و فراتر» (Zekavat, 2010a) نیز شرح داده‌ام، نظریه و نقد ادبی از دهه ۱۹۹۰م شاهد رویکرد جدیدی بوده است. پساساختارگرایی و پسامدرنیسم رو به افول گذاشته است و رویکردهای عمل‌گرایانه و فعال جایگزین متنیت، ساخت‌گرایی، کنایه و انفعال نظریه شده‌اند. بنابراین، اگر ادبیات تطبیقی باز هم در تطبیق خود با شرایط جدید کند عمل می‌کرد، دچار بحران جدیدی می‌شد. ولی خوشبختانه چنین نبود. امروز، مطالعات غیر اروپامحور پسااستعمار، جنسیت، اقوام و نژادها و مطالعات ترجمه‌الگوی ادبیات تطبیقی در آغاز سده بیست و یکم هستند. با در نظر گرفتن توجه و اقبالی که هریک از این رویکردها به خود جلب کرده‌اند، جایگاه ادبیات تطبیقی مطمئن به نظر می‌رسد.

با توجه به آنچه گذشت، وابستگی ادبیات تطبیقی و نظریه و نقد ادبی نوین قطعی به نظر می‌رسد. در واقع، این دو آن‌چنان به هم پیوسته‌اند که برخی صاحب‌نظران آن‌ها را یکی می‌دانند. فصل نخست کتاب *ادبیات تطبیقی: موضوع و روش تحقیق* (1969) اثر آلدریج^{۱۶} در باب «نظریه و نقد ادبی» است. به بیان دیگر، آلدریج نظریه و نقد ادبی را زیرشاخه‌ای از ادبیات تطبیقی در نظر گرفته است. یوست^{۱۷} هم معتقد است «ادبیات تطبیقی... [درواقع] همان نقد ادبی یا همان ادبیات است.» (1974: 24). توتوسی نیز تأکید می‌کند ادبیات تطبیقی نو نیازمند بهره‌گیری از روش‌شناسی‌های علوم دیگر از جمله علوم اجتماعی است. او در پژوهش‌های تطبیقی از آمار و روش‌شناسی‌های علمی استفاده می‌کند. چنین دیدگاهی مشابه دیدگاه بوم‌نقد^{۱۸} و مطالعات ادبی داروینی^{۱۹} است. اسپیواک پژوهش‌های فروغیر و پسااستعمار را اساس ادبیات تطبیقی قرار می‌دهد. انوشیروانی هم به این نکته اذعان دارد که «بسیاری از صاحب‌نظران آن [ادبیات تطبیقی] را فلسفه و رویکرد جدیدی در ادبیات و در نقد ادبی به حساب می‌آورند.» (۱۳۸۹ الف: ۳). به علاوه، این موضوع که بسیاری از متخصصان

ادبیات تطبیقی در زمره منتقدان و حتی متفکران حوزه نقد و نظریه ادبی هستند نیز تصادفی نیست. رنه ولک از پیشگامان نقد نو و نگارنده یکی از نخستین تاریخ‌های نقد ادبی، گایاتری چاکراورتی اسپیواک، ادوارد سعید^{۲۰}، جودیث باتلر^{۲۱}، جاناناتان کالر^{۲۲}، دو مان^{۲۳}، اُرسیلیا هیز^{۲۴}، و ژان- میشل راباته^{۲۵} همه از این دست هستند.

۳. دلایل رابطه نظریه و نقد ادبی و ادبیات تطبیقی

برای توجیه دلایل این ارتباط شاید بد نباشد دوباره برخی تعریف‌های ادبیات تطبیقی را به‌خاطر بیاوریم. در مقاله «آغاز ادبیات تطبیقی در فرهنگستان زبان و ادب فارسی»، انوشیروانی ادبیات تطبیقی را رشته‌ای «بین‌زبانی، بین‌فرهنگی و بین‌رشته‌ای» تعریف می‌کند (۱۳۸۹ الف: ۳). انوشیروانی در مقاله «ضرورت ادبیات تطبیقی در ایران» هم بررسی ارتباط ادبیات با علوم تجربی مانند پزشکی را شاخه‌ای جدید در ادبیات تطبیقی می‌داند (۱۳۸۹ ب: ۲۹). افزون بر این، وبگاه برنامه ادبیات تطبیقی دانشگاه شیکاگوی آمریکا نیز ادبیات تطبیقی را به دو گونه تعریف کرده است:

نخست «ادبیات‌های ملی: در این برنامه تمرکز اصلی بر یک ادبیات ملی به‌عنوان رشته اصلی است. البته دانشجویان با ادبیات ملی دیگری نیز آشنا می‌شوند. دوم، «ادبیات و دیگر رشته‌ها» که در آن رابطه ادبیات با برخی رشته‌های دیگر از جمله فلسفه، جامعه‌شناسی، هنر و روان‌شناسی بررسی می‌شود.

درواقع، در تعریف ادبیات تطبیقی یا مرزهای زبانی/ فرهنگی/ ملی مورد تأکید قرار می‌گیرند یا مرزهای موجود بین رشته‌های دانشگاهی. اما این همان ویژگی‌ای است که مدت‌ها نظریه و نقد ادبی با آن شناخته می‌شد: مطالعه بین‌رشته‌ای ادبیات و تاریخ اجتماعی-اقتصادی در مارکسیسم، ادبیات و روان‌شناسی در روان‌کاوی، ادبیات و تاریخ در تاریخ‌گرایی نو، ادبیات و زبان‌شناسی در ساختارگرایی، ادبیات و فلسفه در پساساختارگرایی و ساخت‌گشایی، ادبیات و زیست‌بوم‌شناسی در بوم‌نقد و ادبیات و بیولوژی در مطالعات ادبی داروینی و تکوینی^{۲۶}.

بسیاری از این رویکردهای نظری محصول فقط یک فرهنگ و زبان نیستند و کاربرد آن‌ها نیز فقط به یک زبان، فرهنگ، ملیت و یا سنت ادبی محدود نیست. برای نمونه، تحول و تکامل فرمالیسم از روسیه آغاز شد، در پراگ ادامه یافت و سپس به کشورهای غربی گسترش



یافت. یا برای مثال ساختارگرایی هم از از فرمالیسم/ ساختارگرایی پراگ- که بعد از آن به نیویورک و پاریس رسید - تأثیر گرفت، هم از سخنرانی‌های فردیناند سوسور^{۲۷} سوییسی که در سال ۱۹۱۶م و پس از فوت او توسط شاگردانش در کتابی جمع‌آوری شد و هم از آثار کلاد لوی- استراس^{۲۸} مردم‌شناس فرانسوی متولد بروکسل بلژیک. هرچند پس‌اساختارگرایی و ساخت‌گشایی در فرانسه پا به عرصه ظهور گذاشتند، از تأثیر فلسفه آلمان، دانشگاه‌های آمریکا و متفکرانی از ملیت‌های مختلف مانند کریستوا^{۲۹} (بلغاری-فرانسوی)، سعید (فلسطینی- آمریکایی)، بابا^{۳۰} و اسپیواک (هندی- آمریکایی)، حسن^{۳۱} (مصری- آمریکایی) و فوکویاما^{۳۲} (ژاپنی- آمریکایی) در پیدایش و گسترش پس‌اساختارگرایی و پسامدرنیسم نمی‌توان چشم‌پوشی کرد. به‌علاوه، نظریه‌ها و رویکردهای نقد ادبی تنها در فرهنگ و زبان خاستگاهشان مورد استفاده قرار نمی‌گیرد. چه‌بسا برخی از نظریه‌ها در فرهنگ‌های دیگر بیشتر مورد توجه قرار گیرند: باختین^{۳۳} شاهدهی بر این مدعاست. رواج نظریه‌ها و رویکردهای نقد ادبی غربی در پژوهش‌های ادب پارسی در سال‌های اخیر، با تمام کاستی‌هایش، نمونه‌ای دیگر از گسترش تفکر انتقادی ورای مرزهای زبانی، ملی و فرهنگی است.

سفر نظریه‌های ادبی ورای مرزهای زمانی، مکانی، زبانی و ملی و متعاقب آن، پذیرش و کاربست آن‌ها در دیار جدیدشان، تعریف دمراش از ادبیات جهان را تداعی می‌کند. دمراش ادبیات جهان را مجموعه «تمام آثاری که فراتر از فرهنگ خاستگاهشان، چه از طریق ترجمه و چه به زبان اصلی، اشاعه می‌یابند» (4: 2003) می‌داند.^{۳۴} درواقع، در تعریف ادبیات جهان، تأکید بر ترجمه است. پس هر اثری که به زبان دیگری ترجمه شود، دیگر فقط متعلق به سنت ادبی ملی خاستگاهش نیست؛ بلکه به ادبیات جهان نیز تعلق دارد. بر اساس این تعریف، مهاجرت نظریه‌های ادبی را نیز می‌توان نمونه‌ای از ادبیات جهان به‌شمار آورد. دو مقاله سعید^{۳۵} که برای نخستین‌بار در سال‌های ۱۹۸۲ و ۱۹۹۴م چاپ شدند، نمونه‌ای بسیار جالب از بررسی سفر نظریه‌های ادبی (در این مورد نظریات لوکاچ^{۳۶}) فراتر از خاستگاهشان هستند. پس واردات نظریه‌های ادبی غربی از راه ترجمه و کاربست آن‌ها در پژوهش‌های ادبی پارسی را نیز می‌توان در حیطه پژوهش‌های ادبیات جهان قلمداد کرد. برای نمونه، جریان و چگونگی مهاجرت نظریه‌های ادبی، نحوه جرح و تعدیل (یا بومی‌سازی) آن‌ها، پذیرش برخی (مثل فرمالیسم یا نظریات باختین) و طرد بقیه (مانند پس‌استعمار یا همجنس‌گرایی) از

موضوعات جذاب و درخور پژوهش در این زمینه است.

نه تنها توجه به ویژگی‌های مشترک «بین‌زبانی، بین‌فرهنگی و بین‌رشته‌ای»، بلکه بررسی اهمیت و آرمان ادبیات تطبیقی نیز می‌تواند پیوندهای آن را با نظریه و نقد ادبی روشن کند. آنچه انوشیروانی با عنوان «اهمیت ادبیات تطبیقی» ذکر می‌کند، در واقع اهمیت نظریه و نقد ادبی نیز هست. آن‌چنان که دیدیم، هر دو «فراملیتی و بین‌فرهنگی» هستند؛ هر دو موجب به رسمیت شناختن و تفاهم متقابل بین ما و غیر می‌شوند؛ هر دو از مرزهای تصنعی فراتر می‌روند و «باعث وسعت دیده و سعه صدر می‌شوند»؛ هر دو زمینه را برای «شناخت خود در آینه دیگری» فراهم می‌کنند؛ هر دو «ضمن استقبال از تضارب افکار و تعاملات فرهنگ‌های مختلف بر حفظ هویت‌های بومی تأکید می‌ورزند» و هر دو ماهیتی بین‌رشته‌ای دارند (انوشیروانی، ۱۳۸۹: ۱۵-۱۷). این درهم‌تنیدگی ادبیات تطبیقی و نظریه و نقد ادبی البته یک دلیل تاریخی دارد:

... اغلب، ادبیات تطبیقی پایگاهی برای نظریه ادبی می‌شد. این در حالی بود که گروه‌های دانشگاهی ادبیات ملی اغلب [در برابر نظریه ادبی] مقاومت نشان می‌دادند یا دست‌کم نسبت به نظریه‌هایی که از حیطه فرهنگ خودشان نشئت نگرفته بود، بی‌توجهی نشان می‌دادند. بنابراین، ادبیات تطبیقی با دو ویژگی شناخته شد: نخست، علاقه‌اش به مسائل نظری و دوم، واردات و صادرات علمی گفتمان‌های نظری خارجی. [ادبیات تطبیقی] مجال بود برای بحث و بررسی درباره پرسش‌هایی در مورد چیستی و روش‌شناسی پژوهش‌های ادبی که در دیگر گروه‌های آموزشی ادبیات مطرح می‌شدند. حتی گاهی [این موضوعات] به کانون تمرکز آموزش و پژوهش [در حیطه ادبیات تطبیقی] نیز تبدیل می‌شد (Culler, 2006: 85).

البته، امروز دامنه نظریه و نقد بسیار گسترده شده و به دیگر گروه‌های آموزشی نیز سرایت کرده است؛ به همین دلیل آنچه روزی سبب تشخیص ادبیات تطبیقی از دیگر پژوهش‌های ادبی بود، امروز دیگر کارساز نیست؛ زیرا نظریه و نقد ادبی دیگر در تمام پژوهش‌های ادبی، اعم از ملی و تطبیقی، به‌عنوان یکی از اشتراکات شناخته می‌شود (Ibid, 85-86).^{۳۷}

۴. پاسخی به چالش پیش‌روی رابطه نظریه و نقد ادبی و ادبیات تطبیقی

در ادبیات تطبیقی، نوعی شکاکیت به نظریه و نقد ادبی وجود دارد. برخی منتقدان نسبت به اعمال نظریه‌های ادبی یک فرهنگ به محصولات دیگر فرهنگ‌ها اظهار تردید می‌کنند. برای



نمونه، دمراش معتقد است «حتی تلاش‌های عالمانه به‌منظور خوانش آثار خارجی در پرتو یک نظریه غربی عمیقاً مشکل‌آفرین هستند.» (5-4: 2003).^{۳۸} البته، بخش زیادی از نظریه‌های ادبی مدون غربی محصول اروپا هستند. اغلب گلچین‌ها، تاریخ‌ها و یا کتاب‌های درسی در زمینه نظریه و نقد ادبی بر اساس توالی تاریخی تنظیم می‌شوند:^{۳۹} فرمالیسم، ساختارگرایی، روان‌کاوی، مارکسیسم، پساساختارگرایی، ساخت‌گشایی، فمینیسم، مطالعات جنسیت، نظریه هم‌جنس‌گرایی،^{۴۰} تاریخ‌گرایی نو، مطالعات قومی- نژادی، پسااستعمار و مطالعات فرهنگی. خاستگاه اغلب این رویکردها اروپا و به‌ویژه فرانسه بوده است؛ البته آمریکا، روسیه و بریتانیا هم سهم هستند. اما پرسش اساسی اینجاست که این نظریه‌های اروپایی- آمریکایی (یا اگر مایل هستید غربی) تا چه اندازه برای خوانش و درک محصولات فرهنگی آفریقا، آسیا، خاورمیانه یا آمریکای لاتین مؤثر و مفید هستند؟ آیا تعمیم این نظریه‌ها به دیگر فرهنگ‌ها، جهانی شدن ادبیات به‌عنوان «بزار قدرت امپریالیستی» و همسان‌سازی و رفع تفاوت‌ها (Leitch, 2008: 137) را در پی نخواهد داشت؟ با توجه به خاستگاه فرهنگی، نظام ارزشی و زیبایی‌شناختی‌شان، این نظریه‌ها تا چه اندازه ظرفیت درک و آشکارسازی ویژگی‌های زیبایی‌شناختی، فرهنگی، تاریخی، اجتماعی و بومی ادبیات دیگر فرهنگ‌ها را دارند؟

به‌طور حتم، تجویز هیچ‌یک از این نظریه‌ها برای درک محصولات فرهنگی دیگر فرهنگ‌ها به‌صورت عمومی راه به جایی نخواهد برد و این بر نظر دیوید دمراش مبنی بر اینکه تعمیم و تسری نظریه‌های ادبی در فرهنگ‌های مختلف همیشه نتیجه نخواهد داد، صحه می‌گذارد. ولی این بدین معنا نیست که صرف این موضوع باید از بهره‌گیری از این نظریه‌ها در دیگر فرهنگ‌ها دست کشید. درست است که تعمیم در این مورد خاص منطقی نیست؛ ولی نباید فراموش کنیم که تعمیم در بیشتر موارد نادرست است. پس نباید فقط به‌دلیل این نگرانی، پژوهش‌های تطبیقی را از چنین موهبتی محروم کرد؛ زیرا با بهره‌گیری از نظریه‌های غربی (خارجی) می‌توان جنبه‌های مغفول و نهفته دیگر فرهنگ‌ها از جمله فرهنگ ایرانی را مورد کاوش قرار داد. این خود، موجب روشن‌تر شدن و البته درک بهتر جنبه‌های بیشتری از دیگر فرهنگ‌ها می‌شود. تا جایی که استفاده از نظریه‌های ادبی با خاستگاه خارجی مستلزم تحمیل نظام ارزشی، زیبایی‌شناختی و فرهنگی، نادیده گرفتن ویژگی‌های بومی، همسان‌سازی و جهانی‌سازی، و خوانش‌های مضحک ناشی از بسط بیش‌ازحد ظرفیت‌های نظریه یا اثر ادبی به منظور «جور شدن» آن‌ها با یکدیگر نباشد، دلیلی برای نگرانی در مورد کاربست نظریه‌های

خارجی وجود ندارد.^{۴۱} آن‌چنان که سعید نیز بر کارآمدی نظریه‌های ادبی در موقعیت‌های جدید، البته بدون تظاهر به جهان‌شمولی و عمومیت، صحنه می‌گذارد (2008: 252).^{۴۲} به نظر نگارنده، این حتی می‌تواند تعریفی از ادبیات تطبیقی باشد در بین بقیه تعریف‌های آن: خوانش محصولات یک فرهنگ از منظر نظریه‌هایی با خاستگاه غیربومی. این رویکرد به آرمان ادبیات تطبیقی می‌انجامد که بر اساس آن، «ادبیات تطبیقی شناخت خود در آینه دیگری است؛ به عبارتی دیگر، ادبیات تطبیقی بازشناخت خود از زبان دیگری است. تصویر دیگران از ما بخشی از هویت ماست که با شناخت آن می‌توانیم به شناخت کامل‌تری از خودمان برسیم.» (انوشیروانی، ۱۳۸۹: ۱۶).

۵. راهکارهای بهره‌گیری از ظرفیت‌های رابطه نظریه و نقد ادبی و ادبیات

تطبیقی در پژوهش‌های ادب پارسی

با تکیه به درک درست و دانش کامل، کاربرد هوشمندانه نظریه‌های ادبی غیربومی (و غربی) در پژوهش‌های ادب پارسی (البته نه به‌طور عمومی و تصنعی، بلکه تنها در مواردی که متن این اجازه را به منتقد می‌دهد) می‌تواند برای بازشناخت سنت ادب پارسی منطقی نو فراهم آورد. افزون بر این، چنین رویکردی به نوآوری در پژوهش نیز می‌انجامد. با توجه به رواج دوباره رویکرد فعال، سیاسی و اخلاقی در نقد ادبی طی دو دهه اخیر و اهمیت چنین رویکردی در ادبیات تطبیقی، بهره‌گیری از نظریه‌های ادبی اخیر به‌ویژه نظریه‌هایی که پس از دهه ۱۹۹۰م معرفی شدند، می‌تواند بسیار سودمند باشد. چنین رویکردی می‌تواند راهکاری برای تعامل سازنده ادبیات تطبیقی و نظریه و نقد ادبی در حوزه پژوهش‌های ادب پارسی باشد.

در جایی دیگر به بررسی کارآمدی مطالعات ادبی داروینی و تکوینی و همچنین نظریه ادبی بوم‌نقد در پژوهش‌های تطبیقی پرداخته‌ام.^{۴۳} هیچ پژوهشی در باب مطالعات ادبی داروینی و تکوینی در ادب پارسی نگاشته نشده که من از آن آگاه نباشم. اما بوم‌نقد در حوزه مطالعات ادب پارسی معرفی شده است.^{۴۴} افزون بر این، رویکرد فعال و سیاسی - که درست در مقابل انفعال و منتیّت نظریه است - بوم‌نقد را به چارچوبی منطبق با ضرورت‌های ادبیات تطبیقی و البته جهان امروز تبدیل کرده است.^{۴۵}



شبهات و تفاوت لازمه ادبیات تطبیقی بوده است:^{۴۶} مضمون‌های مشابه در نویسندگان متفاوت، جنبش‌های ادبی همسان در کشورهای مختلف، گونه‌های ادبی یکسان در سنت‌های ادبی گوناگون. هنوز هم برخی از متخصصان ادبیات تطبیقی بر جوهرگرایی، اومانسیم و سرچشمه‌های واحد اندیشه‌های آدمیان پافشاری می‌کنند (برای نمونه نگاه کنید به انوشیروانی، ۱۳۸۹: ۱۶). زیست‌بوم و بیولوژی هر دو از بنیادین‌ترین این اشتراکات بشری هستند. وابستگی مطلق نوع بشر به طبیعت برای برآوردن نیازها و ادامه زندگی می‌تواند به‌عنوان اشتراکی و رای ملیت، زبان، دین، مذهب، پیشینه، قومیت، نژاد، جنس، جنسیت، طبقه اجتماعی و سیاست، نقطه آغاز پژوهش تطبیقی باشد. چنین پژوهشی هم نظام‌مند و تجربی است و هم بینارشته‌ای.^{۴۷} به‌علاوه، در دوره حاضر که سایه خطر بحران زیست‌محیطی جهان را تهدید می‌کند، چنین رویکردی می‌تواند به یافتن راه‌های پایدارتر زندگی در طبیعت و محیط زیست بینجامد؛ افکار عمومی را به این مسائل آگاه و حساس کند؛ مسئولان و سیاستمداران را به تلاش و جدیت در حفاظت از محیط زیست و طبیعت و همچنین جبران خسارت‌هایی که نتیجه بی‌توجهی‌ها، ناآگاهی‌ها و بی‌مسئولیتی‌های ما در گذشته بوده است، ترغیب کند.^{۴۸}

۶. نتیجه‌گیری

همواره ادبیات تطبیقی و نظریه و نقد ادبی رابطه‌ای تنگاتنگ داشته‌اند؛ آن‌چنان که ولک در دهه ۱۹۵۰م تصریح می‌کند: «... میان تاریخ ادبی [کذا] و نقد ادبی تفاوتی وجود ندارد.» (۱۳۸۹: ۹۵). او نیز منشأ اثبات‌گرایانه ادبیات تطبیقی و تأکید افراطی آن بر بررسی منابع و تأثیرات ادبی با استناد به اسناد متقن تاریخی را عامل بحران ادبیات تطبیقی برمی‌شمرد. به همین دلیل، ولک در مقاله «بحران ادبیات تطبیقی»، بهره‌گیری از نقد ادبی را راه برون‌رفت از بحران ادبیات تطبیقی معرفی می‌کند:

در پژوهش ادبی، نظریه و نقد و تاریخ را با هم به‌کار می‌گیرند تا وظیفه محوری آن را متحقق کنند... ادبیات تطبیقی که دست‌کم نزد نظریه‌پردازان رسمی‌اش از این تبادل مساعی ابا کرده و «روابط داده‌بنیاد»، منابع و تأثیرات، واسطه‌ها و شهرت‌ها را تنها موضوع‌های مورد بحث خود شمرده است، باید به جریان عظیم نقد و پژوهش ادبی معاصر بپیوندد (همان: ۹۶).
ولک استفاده از نقد نو را- که خود یکی از نظریه‌پردازان آن بود- ترغیب می‌کند. البته، نباید فراموش کنیم که تا حدود دهه ۱۹۶۰م، نقد نو در آمریکا از اقبال بی‌رقیبی برخوردار

بود. علاوه بر نقد نو، در آن عصر، پژوهش‌های ادبی در آمریکا شاهد رویکردهای دیگری از جمله رویکرد روشنفکران نیویورک،^{۴۹} مکتب شیکاگو،^{۵۰} نقد اسطوره‌ای،^{۵۱} اگزیستسیالیسم و پدیدارشناختی^{۵۲} نیز بود؛ اما نقد نو شیوه مرسوم در بین استادان دانشگاه‌های آمریکا، کلاس‌های درس و البته حجم زیادی از انتشارات آن دوره بود. اما آنچه در بحث حاضر اهمیت دارد این نکته است که ولک نه تنها به همبستگی ادبیات تطبیقی با نقد ادبی تأکید می‌کند؛ بلکه همین رابطه و بهره‌گیری از نقد را راه برون‌رفت ادبیات تطبیقی از بحران می‌داند: «پژوهش ادبی را نمی‌توان و نباید از نقد محروم کرد.» (همان: ۹۸).

بنابراین، ادبیات تطبیقی ناگزیر از تعامل با نظریه و نقد ادبی است. این دو حوزه نه فقط در تعریف، بلکه در اهمیت، اهداف و آرمان‌ها نیز با هم نزدیکی دارند. با وجود این، در ادبیات تطبیقی نوعی نگرانی و شکاکیت به کاربست نظریه‌ها و رویکردهای غیروبومی (اغلب غربی) در خوانش آثار ادبی فرهنگ‌های بومی (به‌طور کلی غیرغربی) وجود دارد. هرچند این نگرانی کاملاً موجه است، نباید به محروم کردن ادبیات تطبیقی از تعامل سازنده و آگاهانه بین‌فرهنگی، بین‌زبانی و فراملی با نظریه ادبی بینجامد؛ زیرا نه فقط خوانش محصولات یک فرهنگ از دیدگاه نظریه‌هایی با خاستگاه غیروبومی ظرفیت‌های بسیاری را در ادبیات تطبیقی و نقد ادبی می‌گشاید؛ بلکه چنین تعاملی ضامن فزونی و گونه‌گونی هر دو حوزه نیز خواهد بود. آن‌چنان که سعید نیز تصریح می‌کند: «به عقیده من، آینده نقد یا عملکرد نقادانه در داد و ستد بین فرهنگ‌ها، گفتمان‌ها و رشته‌ها عملی می‌شود تا در تصاحب، سازمان‌دهی، مدیریت و تخصصی و حرفه‌ای‌سازی هر یک از حیطه‌ها.» (نقل در Leitch, 2010: 340-341).

از آنچه بیان شد، می‌توان استنباط کرد که استفاده مدبرانه از نظریه‌های ادبی‌ای که خاستگاه فرهنگی متفاوتی دارند (نظریه‌های ادبی غیروبومی یا خارجی) می‌تواند به درک جدیدی از محصولات دیگر فرهنگ‌ها منتهی شود. برای مثال، خوانش محصولات فرهنگی پارسی از دیدگاه نظریه‌های ادبی غربی هم موجب شناخت بهتر درک غربیان از پدیده‌های مختلف فرهنگی و هم موجب فهم بهتر و جدیدی از فرهنگ و هویت ایرانی می‌شود. چنین تعاملات فرهنگی‌ای به تفاهم و احترام متقابل، تسامح و درنهایت، به صلح و توسعه پایدار بین‌المللی می‌انجامند.^{۵۳}



۶. پی‌نوشت‌ها

1. René Wellek
۲. نخستین بار مقاله «The Crisis of Comparative Literature» یا «بحران ادبیات تطبیقی» در دومین همایش سه‌سالانه انجمن بین‌المللی ادبیات تطبیقی در چپل هیل (Chapel Hill)، کارولینای شمالی (North Carolina)، مورخ سپتامبر سال ۱۹۵۸ ارائه شد.
۳. برای نمونه نگاه کنید به Bassnett, 2006: 9 و:
- David Ferris, "Indiscipline", *Comparative Literature in an Age of Globalization*, Ed. Haun Saussy (Johns Hopkins University Press, 2006), Pp. 78-99.
۴. بندتو کروچه (Benedetto Croce) «... اعتقاد داشت که ادبیات تطبیقی واژه‌ای غامض است که چیزی آشکار را نهان می‌کند: اینکه هدف شایسته، تاریخ ادبیات است: تاریخ تطبیقی ادبیات همان تاریخ است به معنای حقیقی‌اش که توضیح کامل یک اثر ادبی است، [اثری] که با تمامی روابطش احاطه شده، در کلیت مُرکّب تاریخ ادبیات دنیا قرار گرفته (چه جای دیگری می‌توان آن را قرار داد؟) و با [توجه به] این روابط و مقدمات که فلسفه وجودی‌اش‌اند مطالعه می‌شود.» (Bassnett, 2006: 9).
5. Susan Bassnett
۶. در این برهه تاریخی، ادبیات تطبیقی از «تطبیق» بازماند.
7. *comparative literature: a critical introduction*
8. Gayatri Chakravorty Spivak
9. Stephen Tötösy de Zepetnek
10. Djelal Kadir
11. "negotiated comparative literature, or a comparatism of multilateral negotiation"
12. Franco Moretti
13. "distant reading"
14. David Damrosch
15. Mbwil Ngal
16. A. Owen Aldridge
17. François Jost
18. ecocriticism
19. darwinian literary studies
20. Edward Said
21. Judith Butler
22. Jonathan Culler
23. Paul de Man
24. Ursula K. Heise
25. Jean-Michel Rabaté
26. adaptationism
27. Ferdinand de Saussure

28. Claude Lévi-Strauss
 29. Julia Kristeva
 30. Homi Bhabha
 31. Ihab Hasan
 32. Francis Fukuyama
 33. Mikhail Bakhtin
۳۴. برای تعریف‌های مشابه دمراش از ادبیات جهان نگاه کنید به Damrosch, 2003: 4-5, 16, 22 & 281.
35. Edward W. Said, "Travelling Theory", *Raritan 1.3* (1982), Pp. 41-67.
 "Travelling Theory Reconsidered", *Critical Reconstructions: The Relationship of Fiction to Life*, Eds. Robert M. Polhemus and Roger B. Henkle (Stanford: Stanford University Press, 1994), Pp. 251-65.
36. Georg Lukács
۳۷. بحران هویت ادبیات تطبیقی نیز از همین نکته برخاسته است: اگر قرار است ادبیات تطبیقی همان مطالعات جنسیت، زنان، پسااستعمار، فروغیر و یا مطالعات فرهنگی باشد، دیگر چه نیازی به نامی جدید برای این رویکردهای مستقل موجود است؟ اگر ادبیات تطبیقی مطالعات سینما و تلویزیون یا مطالعات فرهنگ عامه است، پس رشته‌های مطالعات سینما و مطالعات فرهنگی چه هستند؟ آیا ادبیات تطبیقی ویژگی خاصی دارد که آن را از دیگر رشته‌ها متمایز کند، یا فقط مجموعه‌ای (انتخابی و ناقص) از نظریات و روش‌شناسی‌های عاریتی است که اگر آن‌ها را از دست بدهد، دیگر بالذات چیزی برای عرضه نخواهد داشت؟
۳۸. همچنین نگاه کنید به Damrosch, 2003: 113 و:
- Simon During, "Comparative Literature", *ELH 71* (2004), Pp. 313-322.
 - Haun Saussy, "Comparative Literature?" *PMLA 118.2* (2003), Pp. 336-341, P. 337.
 - Robert Weninger, "Comparative Literature at a Crossroads? An Introduction", *Comparative Critical Studies 3.1-2* (2006), xi-xix, P. xvi.
۳۹. هرچند این توالی بحث‌برانگیز است. برای مثال نگاه کنید به Rabaté, 2002: 143-144.
40. queer theory
۴۱. هرچند هدف این مقاله ترغیب کاربرست نظریه و روش‌شناسی‌های ادبی خارجی (مشخصاً غربی) در پژوهش‌های ادب پارسی و ادبیات تطبیقی است، نباید از چنین رویکردی سوءتعبیر کرد. فراموش نکنیم که بهره‌گیری از نظریه‌ها و روش‌شناسی‌های خارجی هرگز به معنای فراموش کردن و حذف گونه‌های بومی آن‌ها نیست. علاوه بر نظریه‌های غربی، باید به نظریه‌ها و روش‌های دیگر سنت‌های ادبی مثل آسیا، آفریقا، خاورمیانه، و همچنین نظریه‌های بومی متوسل شد. هرچند به نظر نگارنده، در راه استفاده از سنت بومی نقد پارسی یک مشکل اساسی وجود دارد: برخلاف غربیان که در تدوین و تاریخ‌نگاری نقد مطالعات بسیاری انجام داده‌اند (و به نگارش کتاب‌ها، مجلات و مقالات متنوع و پرشمار، برگزاری همایش‌های منظم و ایجاد عنوان‌ها و حتی برنامه‌های



درسی مستقل منجر شده است)، این حوزه در دانشگاه‌ها و پژوهش‌های ادب پارسی کم‌وبیش (به‌ویژه پیش از ایجاد تمایل اخیر در استادان و به‌ویژه دانشجویان نسبت به نقد) مورد کم‌توجهی و حتی بی‌توجهی قرار گرفته است. به‌همین منظور، گردآوری تاریخ نقد بومی، تدوین نظریه‌ها و روش‌شناسی‌های آن، چاپ و نشر گلچین‌ها و کتاب‌های درسی مناسب و به‌روز و مجلات تخصصی و برگزاری همایش‌های منظم ضروری هستند. بی‌شک، آشنایی با پیشینه، روش‌ها و تجربه تدوین و معرفی نقد ادبی در غرب و درس گرفتن از اشتباه‌ها و کج‌روی‌های آن، به تدوین سنت بومی و پیشرفت نقد ادبی در ایران کمک شایانی می‌کند. همچنین، نشان دادن سنت نقد پارسی به جهان به‌وسیله ترجمه‌های مناسب و بهره‌گیری از روش‌های علمی گامی بسیار ارزشمند نه‌تنها برای معرفی فرهنگ پارسی، بلکه برای کمک به پویایی و پیشرفت علوم انسانی و مطالعات ادبی و تطبیقی در سطح فراملی است.

۴۲. ریچارد رورتی نیز مقاله‌ای در باب اهمیت نظریه ادبی در حیطه ادبیات تطبیقی و تأثیر متقابل آن‌ها نگاشته است که به‌رغم تلاش‌هایم، نتوانستم به آن دسترسی پیدا کنم:

– Richard Rorty, “Looking back at “Literary Theory”, *Comparative Literature in an Age of Globalization*, Ed. Haun Saussy (Johns Hopkins University Press, 2006), Pp. 63-77.

43. Massih Zekavat, “A Comparative Study of Satire in ‘Obayd Zākāni and Jonathan Swift”, M. A. Thesis, 2010.

۴۴. احیا عمل‌صالح، منیژه عبدالهی و ربابه کارگران، «بررسی عناصر طبیعت در کتاب فارسی دوم دبستان»، *مطالعات ادبیات کودک*، س ۱، ش ۲ (پاییز و زمستان ۱۳۸۹)؛ داوود عمارتی‌مقدم، «اکوکریتیسیم»، *فصلنامه نقد ادبی*، س ۱، ش ۴ (زمستان ۱۳۸۷)؛ مسیح نکاوت، «درآمدی بر بوم‌نقد» در *نامه نقد* (مجموعه مقالات نخستین همایش نظریه و نقد ادبی در ایران)، به کوشش دکتر محمود فتوحی، دفتر اول (تهران: خانه کتاب، ۱۳۹۰).

۴۵. درباره رویکرد فعال ادبیات تطبیقی نوین علاوه بر اسپیواک و باسنت نگاه کنید به:

– Ferial Jabouri Ghazoul, “Comparative Literature in the Arab World”, *Comparative Critical Studies 3.1-2* (2006), Pp. 119-120.

– Djelal Kadir, “Comparative Literature in a World Become Tlön”, *Comparative Critical Studies 3.1-2* (2006), P. 127.

۴۶. برای مثال نگاه کنید به:

– Haun Saussy, “Comparative Literature?” *PMLA 118.2* (2003), Pp. 336-341, Pp. 337-8.

۴۷. شاید این نکته که هیز، استاد دانشگاه استنفورد آمریکا، از ویراستاران کتاب مشهور *گلچین ادبیات جهان لانگمن* (*Longman Anthology of World Literature*)، یکی از مراجع بوم‌نقد نیز هست، شاهدی بر نزدیکی این دو با هم باشد.

۴۸. با توجه به محدودیت‌های مقاله علمی، ارائه نمونه‌های عملی از کاربری این نظریه‌ها در پژوهش‌های ادبی پارسی را به آینده موکول می‌کنم.

49. the New York intellectuals
50. the Chicago school
51. myth criticism
52. phenomenological and existential criticism

۵۳. شایان ذکر است که چون تمام نقل‌قول‌های مستقیم از منابع انگلیسی در این مقاله ترجمه نگارنده هستند، از تکرار گوشزد کردن این نکته پس از هر نقل‌قول پرهیز کرده‌ام.

۷. منابع

- انوشیروانی، علی‌رضا (۱۳۸۹ الف). «آغاز ادبیات تطبیقی در فرهنگستان زبان و ادب فارسی». *ویژه‌نامه ادبیات تطبیقی فرهنگستان زبان و ادب فارسی*. د. ۱. ش. ۱. صص ۳-۵.
- _____ (۱۳۸۹ ب). «ضرورت ادبیات تطبیقی در ایران». *ویژه‌نامه ادبیات تطبیقی فرهنگستان زبان و ادب فارسی*. د. ۱. ش. ۱. صص ۶-۳۸.
- باسنت، سوزان. «تأملی بر ادبیات تطبیقی در قرن بیست و یکم». ترجمه مسیح ذکاوت. *ویژه‌نامه ادبیات تطبیقی فرهنگستان زبان و ادب فارسی*. (ترجمه به همراه مقدمه مترجم چاپ نشده).
- ذکاوت، مسیح (۱۳۹۰). «درآمدی بر بوم‌نقد» در *نامه نقد* (مجموعه مقالات نخستین همایش نظریه و نقد ادبی در ایران). به کوشش دکتر محمود فتوحی. دفتر اول. تهران: خانه کتاب. صص ۶۷۵-۶۹۶.
- ولک، رنه (۱۳۸۹). «بحران ادبیات تطبیقی». ترجمه سعید ارباب شیرانی. *ویژه‌نامه ادبیات تطبیقی فرهنگستان زبان و ادب فارسی*. د. ۱. ش. ۲. صص ۸۵-۹۸.
- Aldridge, A. Owen (Ed.) (1969). *Comparative Literature: Matter and Method*. Urbana: University of Illinois Press.
- Bassnett, Susan (1993). *Comparative Literature: A Critical Introduction*. Oxford: Blackwell.
- _____ (2006). "Reflections on Comparative Literature in the Twenty-First Century." *Comparative Critical Studies* 3.1-2. pp. 3-11.



- Culler, Jonathan D. (2006). "Whither Comparative Literature?" *Comparative Critical Studies* 3.1-2. pp. 85-97.
- Damrosch, David (2003). *What Is World Literature?* Princeton and Oxford: Princeton University Press.
- "Graduate Program: Department of Comparative Literature":
<http://humanities.uchicago.edu/depts/complit/graduate/> [August 25, 2010].
- Jost, François (1974). *Introduction to Comparative Literature*. Indianapolis and New York: Pegasus.
- Kadir, Djelal (2006). "Comparative Literature in a World Become Tlön." *Comparative Critical Studies* 3.1-2. pp. 125-138.
- Leitch, Vincent B. (2008). *Living with Theory*. Malden: Blackwell.
- _____ (2010). *American Literary Criticism Since the 1930s*. 2nd Ed. New York: Routledge.
- Rabaté, Jean-Michel (2002). *The Future of Theory*. Cornwall: Blackwell.
- Said, Edward W. (1983). "Travelling Theory." *The World, the Text and the Critic*. Cambridge: Harvard University Press. pp. 226-247.
- _____ (2008). "Travelling Theory Reconsidered." *The Cultural Studies Reader*. 3rd Ed. Simon During (Ed.). London and New York: Routledge. pp. 241-252.
- Spivak, Gayatri Chakravorty (2003). *Death of a Discipline*. New York: Columbia University Press.
- _____ (2009). "Rethinking Comparativism." *New Literary History* 40.3. pp. 609-626.
- Tötösy de Zepetnek, Stephen (1998). *Comparative Literature: Theory, Method and Application*. Amsterdam and Atlanta: Rodopi.
- Tötösy de Zepetnek, Stephen (1999). "From Comparative Literature Today toward Comparative Cultural Studies." *CLCWEB* 1.3:
<http://docs.lib.purdue.edu/clcweb/vol1/iss3/2>.

- Zekavat, Massih (2010a). "A Comparative Study of Satire in 'Obayd Zākāni and Jonathan Swift.'" M. A. Thesis.
- _____ (2010b). "Evolution of the 'Subject': Postmodern and Beyond." *EESE: Erfurt Electronic Studies in English*: http://webdoc.sub.gwdg.de/edoc/ia/eese/artic210/zekavat/4_2010.html.